

پژواک‌ها

« حیث است که هنرمند حقیر بپیمند و حقیر بیاندیشد و حقیر بماند »

● آنچه پس از این سطور میخوانید گزارشی است فشرده از مصاحبه‌ی ابراهیم گلستان (۱) در خصوص سینمای فارسی و ناملی که بر آن گفت و شنود کرده‌ایم.

نخست سخن از ورشکستگی‌ی فیلم فارسی می‌رود که محدود به امور مالی هم نیست. گلستان شکست سینمای ایران را شکست بقالی میدانند که جنس بد می‌فروشد. میگوید فیلم‌های ما تقلید احمقانه‌ی است از فیلم‌های خارجی. فیلم‌برداران ایرانی فیلم‌های کثیف درست می‌کنند و ورشکست میشوند. بعد تقاضا دارند فیلم‌های خارجی را دوبله نکنید یا آنکه جلوی ورود آنها را بگیرید درست مثل نویسنده‌ی که تقاضا کند کتاب‌های خارجی وارد نشود تا مردم نوشته‌های او را بخوانند.

اما گلستان، آینده سینما خوشبین است. بزعم او دلیلی در دست نیست که سینمای ایران شکوفاز، نشود. تلویزیون نمیتواند با سینما رقابت کند. روستا نشینان یعنی قسمت اعظم جمعیت در سالهای آینده قدرت خرید بیشتری می‌یابند و با افزایش سینما رونندگان فرصت بیشتری برای نمایش فیلم فراهم می‌آید. چرا از این فرصت طلائی سود نجوییم؟ در ایران سوزهای گوناگون وجود دارد. مثلن ایران کشوری است کم‌آب و در چند سال گذشته سه سد بزرگ ساخته شد. این سدها وضع کشور را دیگرگون میکنند و راه ورودش زندگی را در پیرامون خود تغییر میدهند. کجاست فیلم‌های مربوط با آنها؟

کشور ما بزرگترین تحول اجتماعی خود را در چهاردهم قرن اخیر که همان اصلاح ارضی باشد دیده‌است اما فیلم آن برداشته نشده! موضوع دیگر وسائل ارتباطی یعنی رادیو و راه‌هاست که بخشهای مملکت را بهم متصل کرده‌اند و میان مردم تجانس و همگونی‌ی پیش‌بینی نشده‌ی پدید نموده‌اند. مایک فیلم هم از اینها تهیه نکرده‌ایم! بعقیده‌ی گلستان زیادتر گله‌ی فیلم‌برداران از سانسور قابل توجه نیست. آنها نمیگویند که خواسته‌اند مسئله‌ی اجتماعی را در فیلم بکنجاندند و مانعشان شده‌اند. اشکال کار در نمایش اندام برهنه میباشد. میزان معینی از سانسور باید برقرار بماند و هنرمند نیز آنرا قسمتی از زندگی خود بشناسد. اما هیئت سانسور هم باید خودش را با روش جدید دولت هماهنگ سازد. از هنرمند پرسیده‌اند جلوگیری از فعالیت فیلم‌برداران بی‌هنر را مصلحت میدانند یا نه و پاسخ داده‌است تنها باید سیاست منفی بجائی نمرسیم. باید روشی سازنده اتخاذ نمود که توام باشد با اقداماتی برای جلوگیری از فعالیت‌های بی‌ارزش.

قسمتی از صنایع فیلم‌برداری مملکتی است و دولت آنرا اداره میکند. این قسمت همان مرکز سینمایی هنرهای زیباست که فرصتی بزرگ و بودجه‌ی وسیع دارد. ما از میان بزرگترین تحول تاریخی عبور میکنیم، وسیله‌ی هم برای تبلیغ آن و تسهیل پیشرفت مردم در اختیار داریم. بگمان من اگر هنرهای زیبا دست بکار تهیه‌ی فیلم شود. وظایف رسمی خود را توام با رسالتی تاریخی بانجام خواهد رسانید ...

درست همانطور که گلستان اشاره میکند اجبارهای اقتصادی نقش خود را ایفا خواهند کرد و فیلم فارسی را بسقوط خواهند کشید. در این مسئله اختلافی نداریم. تاملی که میکنیم در چشم انداز های اوست از آینده اختلاف بر سر راه حلی است که ارائه مینماید و اشکال در شناخت فکر و چگونگی بینش هنرمند.

گلستان دورنمایی از آیندهی سینما ترتیب میدهد که بسراب میماند. میگوید قدرت خرید روستا نشینان افزایش خواهد یافت و این افزایش درآمد نیز متوجه سینما خواهد گردید. اما نمیگوید که این حکم را چگونه بدست آورده. درآمد دهقان در نهضت های دهقانی که قیمت زمین را نمیبردازد و بذرو کود و تراکتور هم برای یکان و با شرایط سهل و ساده یی میگیرد آنقدر نیست که رویاهای شیرین برای گردانندگان صنایع سینمایی پدید کند. اما در اینجا که مقداری از درآمد دهقان بهای زمین پرداخت میشود و مقداری دیگر را صندوق تعاون میبرد چگونه قدرت خرید افزایش پیدا میکند و بر فرض افزایش چگونه این قدرت خرید متوجه سینما میشود؟ آیا اساس زندگی روستائی با همه کمبود وانگی که دارد یکباره تغییر می یابد؟ و درآمد آنها آنچنان زیاد میشود که همه راه سینما را پیش میگیرند؟

اگر فرض کنیم قدرت خرید دهقانان ناگهان زیاد شود و اگر فرض کنیم با افزایش قدرت خرید دهقانان متوجه سینما گردند باز اشکال بزرگی در پیش داریم. اشکال اینست که سینما را بروستا میبریم یا روستائیان را برای تماشای فیلم به شهر میاوریم. اگر هنرمند معتقد بشق اول است باید پرسید سرمایه کار را در کجا سراغ دارد و اگر میگوید مردم دهات بشهر می آیند مساله بفرنج نر خواهد گردید. شاید گلستان هجوم دهاتی ها را بشهرها پدیده یی طبیعی میشناسد و بسینمای ایران توصیه میکند در کنار این مسیر که یکطرفش بکشتزارهای رها شده و یکطرفش شهرهای کم آذوقه منتهی میگردد سرمایه گذاری نماید یا اینکه بدلات آمار در کشاورزیهای علمی که گویا ۱۵ درصد مردم بکار فلاحی پرداخته اند میپندارد کشاورزی ما هم بزودی علمی میگردد. اما با چنین توهمی هم کار گشوده نخواهد شد. چه اولن فراهم ساختن يك سیستم کشاورزی علمی در وضع موجود عملی نیست و دوم آن دهاتی ها که بشهر می آیند دنبال کار و روزی می آیند و قدرت خریدشان بضرر میرسد و سومن اشکال کار در باره ی روستائیان که در روستا مانده اند هم چنان باقی میماند.

گلستان پیشنهاد میکند هنرهای فیلم را این پیشنهادی که در این پیشنهاد سه جنبه دارد و میباید از سه نظر مطالعه شود.

جنبه اول جنبه عملی مساله است. گویا هنرمندان شکست سینمای فارسی را تنها در اثر عامل مالی تشخیص میدهد زیرا فیلم برداران برای برگرداندن پولیکه خرج میکنند اصول و معیارهای هنری را زیر پا میگذارند و بدنبال خواست تماشاچی میروند ولی روشن است که عامل سقوط فیلم در ایران تنها مساله ی مالی نیست. نداشتن سناریو و کارگردان، نبودن بازیکن، ضعف های تکنیکی و ناتوانی در استفاده از موزیک عواملی هستند که سر نوشتی دردناک بوجود میاورند بنا بر این میپرسیم در چنین وضع و حالی «اداره ی هنرهای زیبا» چه میتواند بکند؟ عامل پولی را کنار گذاریم! سناریو نویس و کارگردان و بازیکن و صحنه پرداز و موسیقیدان را از میان چه کسانی انتخاب خواهیم کرد؟ دستگاهی که هنوز نان و آب و خانه و دارو و معلم و مدرسه و برق و تلفن مردم را تامین نموده است چه استعدادی برای فیلم برداری دارد؟

جنبه دوم پیشنهاد جنبه اجتماعی آنست. با سپردن این امر بدست هنرهای زیبا و پیش گیری از فعالیت فیلم برداران آزاد، کار ساختن و پرداختن فیلم که يك کار هنری است بخود کامکی و استبداد میانجامد و همه ی استعدادها و ذوق ها ببند کشیده میشود. درست است که گلستان میخواهد استعدادهای موجود را بدور «هنرهای زیبا» گرد کند اما تحقق چنین امری

هم نمیتواند خودکامگی هنرهای زیبا و نابودی ابتکار هنری را مانع گردد. آفرینش هنری با آزادی انسان و آزادی فکر رابطه دارد و « فرمول » و « پخشنامه » با کارهای هنری سازگار نتواند بود :

از اینها که بگذریم مفهوم روانشناسی پیشنهاد اسف آدراس - روزهای زندگی از نیمه گذشته، نیروی کار و آفرینش روبهکاهش نهاده، در گذشته کاری نشده و چشم اندازهای آینده تیره و غم فزاست، ناگزیر آدمی بچاره برمیخیزد و متکائی میجوید چه میتوان کرد؟ بیشتر اهنای روزگار اعتماد بنفس را باخته اند و ارزش های خود را گم کرده اند. ناگزیر می خواهیم همه استعدادهای و قریحه های هنری چون پروانه بگردشیم « هنرهای زیبا » بال و پر کشند و خویشتن را در آن آتش بسوزند ... شاید کاری بشود و شاید جرقه بی بدرخشد.

و همین حقارت است که مناز مقدمه ای هنرمند، بر نامه های فلورین (۲) بعاریت گرفتیم و بر پیشانی این نوشته میخوانید: « حیفاست که هنرمند حقیر بیندیشد ... »

در پشت این پیشنهادها و دور نماها سیمای تازه ای هنرمند چشم رامیگیرد و چگونگی برداشت او از زندگی و هنر خواننده را بتامل و امیدارد خطوط برجسته ای قدیمی و ویژگیهای آشنا از سیمای او دور شده اند و آن انعکاسها که از غرور هنرمندانه ای انسانی ناشی میشد دیگر وجود ندارد اینها مربوط بنسلی بود و روزگاری، نسلی و روزگاری برباد رفته، همچنان که خود هنرمند، نبرد با پلیدی و تباهی و کوشش در باز نمودن و نمودها نیز عمر خود را گذرانده است.

اکنون در سیمای هنرمند ستایش جاده و رادیو که همگونی پیش بینی نشده بی رافسراهم کرده اند خواننده میشود. روش جدید دستگاہها و بخصوص قدرت خریدی که مردم روستا را بسینما خواهد کشاند شیفتاش میسازند.

و ما می خواهیم بدانیم هنر راستین کدام تواند بود؟ آیا اصالت در نقش برجسته ای است که هنرمند باید داشته باشد یا آنکه او نیز میتواند چون مردم عادی بسا جریا نهایی قشری در آمیزد و بی سیمای شود. هنر الهام بخش زندگی بهتر و حرکت و تحول است یا مبلغ و دنباله رو آنچه در حال میکند. و آیا هنر دنباله رو امکان خلود خواهد یافت؟

و افسوس که این سیمانها نیست و سر نوشت صاحب آن نیز سر نوشتی یگانه نبوده است، در میان چهره های هنری این روزگار هنرمندانی که سالهاست باعتبار قهرمانیهای پیشین زندگی صلح جویانه بی رامی گذرانند زیاد توان یافت.

شیوه های زبونی و دنباله روی در میان هنرمندان رسوخ میکند. بسیاری چون شمع میسوزند بی اینکه نوری بدهند و گروهی در خود و در تباهی پیرامون خود فرو میروند و تباه میشوند (۳)

و اکنون گلستان سالهای پس از شهریور بیست که فکری داشت و قلمی زندگی را بدرود گفته است و گلستان هزار و سیصد و چهل و دو دارنده « فیلم گلستان » بر جای او نشسته .

Full fathom five thy father lies
Of his bones are coral made ;
And those are pearl which were his eyes
See nymphs ring hourly his knell;
Hearken now; I hear them;
Ding! Dong ! Bell.

(Merchant of Venice)

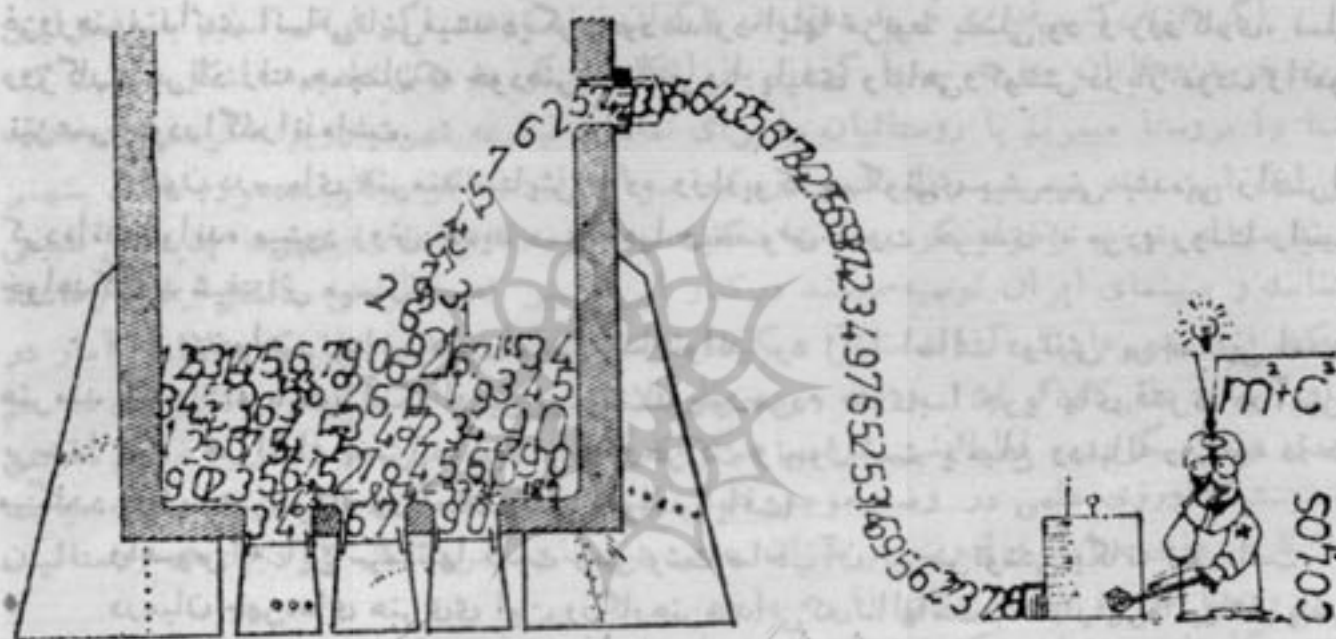
۲ - نامه های فلورین، ترجمه ای گلستان، صدف، شماره ی ۱۰ شهر یور ۳۷

۳ - نگاه کنید به « اندیشه و هنر » شماره ی ۵ و ۶ اسفند ۳۷ و فروردین ۳۸

● چند هفته پیش آقای ب. هولمز رئیس پروژہ‌های کیهانی آمریکا در برابر کمیسیونی از کنگره میگفت فقدان ثبات و استمرار سوخت در قسمتی از موتور «راکت دین F.I.» بخوبی محسوس است و دیگر آن زمان رسیده که در اطاقک‌های انفجار و طرز پرتاب موشک‌هایی نظیر اطلس پنجم اصلاحاتی صورت گیرد.

تذکر هولمز متخصصان مسائل کیهانی را بار دیگر بهوش آورد. فقدان ثبات و استمرار سوخت مانع اساسی تهیه و توسعه‌ی موشک‌های دور پرواز بشمار می‌آید. این موشک‌ها همچون مار افسانه‌یی هفت سری کابوس مهندسان را بوجود می‌آورند و تقریباً از پانزده سال پیش هزاران موشک بزرگ در اثر همین مشکل تعادل خود را از دست داده یا پس از عزیمت منفجر گردیده است.

در پائیز ۱۹۴۷ هنگامی که روسها نخستین «اسپوتنیک» خود را در مدار زمین قرار دادند نیروی برد موشک، دانشمندان را دچار شکفتی نمود و حتی ژنرال ایزنهاور اعلام داشت مشاورین علمی او در رستی‌ی اظهار شورویها راجع بشماره‌ی چرخش موشک بدور زمین تردید نموده اند.



اما حقیقت بزودی فاش شد. روسها بر حریف پیشی گرفتند و امتیاز قابل ملاحظه‌یی در این زمینه بدست آوردند و آمریکا بر غم تلاش‌های فنی و بودجه‌ی وسیع نتوانست فاصله را پر کند. نخستین موشک کیهان نورد آمریکا در اواسط سال ۱۹۶۴ آماده‌ی پرواز میگردد و دستگاه حرکت این کیهان نورد شهابتی بدستگاه حرکت اسپوتنیک شورویها که در ۱۹۶۰ رها شد خواهد داشت.

اختلافها و امتیازها، دلائل توفیق و چگونگی پیدایش امتیازها هرگز بطور صریح فاش نگردید. روسها مصلحت میدانند که اسرار این برتری را برای خود نگاه دارند در حالیکه کلیات مسئله روشن است و تنها ریزه‌کاریهای جزئی پیچیده میماند.

پاره‌یی از مردم عوامل آموزشی را در سوخت موشک‌های روسی موثر میدانند لیکن متخصصان از روزهای ابتدا میدانستند که چنین دلیلی قاطعیت ندارد و آمریکائیه‌ها نیز از منایمی مشابه منابع شیمیائی روسها استفاده مینمایند.

شاید اشکال بزرگ در طرز استفاده از مواد سوختی موشک باشد. برای اینکه موشک از بدنه‌ی ماشین‌های سوخت جدا گردد باید فشار بسیار شدیدی ببیند. ظرف ده ثانیه نیروی فشار بشدت تزیاید می‌یابد و گرمای غیر قابل تحملی بالغ بر چندین میلیون کالری تولید

میگردد. دیگر مساله‌ی احتراق مطرح نیست پای انفجار در میان است. موشکها ولوله‌های اطلاق‌های سوخت در چنین حالتی باید مقاومت ورزنده و فشار و حرارت تولید شده را تحمل کنند.

تکنیک‌های آمریکایی که معتقدند که صنایع روسی در ساختن موشک از مصالح مخصوص استفاده مینمایند و این مواد است که مقاومت مکانیکی بسیار میکنند و مناسب‌تر از مواد و مصالح بدنه‌ی موشک‌های آمریکایی است ولی امتیاز موشک‌های روسی محدود باین مصالح نمیتواند باشد و نتایج حاصله از برد موشک‌ها چنین فرضیه‌ی را منطقی جلوه نمیدهند.

تفوق موشک‌های روسی را باید در تکنیک خاص آنها جستجو کرد. این تکنیک توانسته است در ضمن بروز حرارت و فشار زیاد الوصف حریرق را در بدنه موشک خاموش سازد و مواد محترقه و سوخت را تنظیم و متعادل کند، هاشین موشک‌های دور پرواز بسدها کیلو ماده محترقه نیاز دارد و برای اینکه محصول کار بیشتر و بهتر شود باید همواره احتراق را متعادل نگاهداشت و همین مساله کار ساده‌ای نیست.

تجربه نشان داده است که بهنگام احتراق چگونگی عمل و نتایج قوانین فیزیکی و علمی در اختیار کسی نمیتواند بود زیرا در جریان کار حدود متعارف و مشخص مصارف سوختی توسعه می‌یابد و دامنه آن تحت تاثیر حرکت موشک هر دم بیشتر میشود. نوسانات فرکانسی ضعیف (هر ثانیه ۵۰ تا ۲۵۰) و نوسانات فرکانسی قوی (هر ثانیه ۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰) همواره حادثه‌هایی پدید میکنند که قابل پیش‌بینی نیست، و ناچار کوشش بکار برده میشود تا در شکل ساختمان خارجی موشک نحوه‌ی پرتاب، و دهانه‌ی کوره‌ی سوخت موتور مسائل و نکات خاص مراعات گردد و با اینهمه عامل نوسانات را که مسائل ریاضی بسیار پیچیده‌ی وجود می‌آورند نمیتوان نادیده انگاشت.

راه‌حلهای تئوریک قابل قبول در این زمینه ایجاد نوسانات ضعیف است زیرا نوسانهای قوی همواره از ران شدن سر باز میزنند و مسائل ناشی از آنها قابل تجزیه و تحلیل بنظر نمیرسد. بسیاری از تئوریسین‌ها نیز در نیمه‌های راه از فهم و درک تغییرات نوسانی ناتوان میمانند.

آثار نوسانهای قوی که تا حال بروز کرده زیان بخش و مخرب بوده است. ناگزیر در وضع حاضر از این نوسانها استفاده نمی‌کنند و تکنیک‌دانها برای پرهیز از آثار و عوارض زیان بخش آن حریم امنیتی وجود می‌آورند و بدینگونه از قدرت راکتورهای خود میکاهند.

همه‌ی تلاش‌های روسها پس از جنگ دوم جهانی بر سر حل همین تناقض بکار برده شد و در آغاز سال ۱۹۵۰ نخستین آزمایش روسی درباره پدیده‌ی احتراق انجام گردید، روسها در شناخت علت احتراق تنه‌ها به آزمایش پسندیده نکردند و دنبال تحقیق و تعجب علمی و تئوریک رانیز گرفتند. باین نحو نتایج آزمایش‌های تجربی و مطالعات علمی در ساختمان موشک‌ها مورد استفاده قرار گرفت، سوخت متعادل در موشکها تامین گردید و از انفجار موشک پیشگیری نمود؛ نکته‌ی که باید روشن گردد اینست که راز تفوق موشک‌های روسی را باید در تفوق ریاضی و تئوریک دانست و همین نکته را یکی از دانشمندان ریاضی فرانسه تأیید می‌نماید.

موشک‌های روسی راکتور در اختیار دارند که هر یک فشاری بالغ بر ۱۰۰ تا ۱۲۰ تن بر موشک وارد می‌آورند؛ اما ظاهراً پنج تا از این راکتورها در همان مراحل اول از کار باز می‌مانند.

آمریکاییها از هفت راکتور که فشاری بالغ بر ۷۵ تن دارد استفاده میکنند و راکتوری که در مرحله‌ی اول پرواز بکار می‌افتد ۶۰۰ تن فشار وارد می‌آورد.

تردید نیست که هرگاه آمریکاییها بتوانند جریان سوخت راکت «F.I.O» را متعادل سازند انقلابی در زمینه‌ی تکنیک پدید نموده‌اند و گمان می‌رود که این مشکل تا سالهای ۶۷-۱۹۶۶ حل گردد. از «فرانس ابرزواتور»

● آیا باید به تماشا‌ی فیلم اورسن ولز (دادرسی) رفت؛ بلکه اقطعاً زیرا این شخصیت برجسته‌ی

سینما طی ۴۷ سال حتی يك اثر متوسط و بی تفاوت به دوستان سینما عرضه نکرد. آخرین فیلم او «عطش شهر» که تصادف حق فیلمبرداریش بدست و لز افتاده بود و تهیه کنندگان هالیوودی با حفظ قسمت های اساسی سرتیله فیلم رازده بودند، باز نشانی از قدرت هنری او را برجبین داشت.

هر چند سینمای هالیوود خدمتگزاران متعددی دارد اما از کارگردانهای مجرب و خلاق بی بهره مانده است و تنها اولز را باید از این اصل مستثنی کنیم و از میجوید و می باید. بحث میکند و خلق میکند. هر کس چند دقیقه از فیلم «دادرسی» را تماشا کند و به تکنیک سینما آشنا باشد فوراً خواهد گفت که این فیلم اثر و از است.

گذشته از اینها این اولین بار است که اولز در کمال آزادی و بدخواه خود اثری را روی پرده آورده است. با اینحال و بگفته می خود او فیلم «دادرسی حاوی سبک یا شیوه خاصی نیست. در پایان فیلم صدائی پس از برش مردن نام هنرپیشگان و آنها که در تهیه فیلم بنوعی شرکت داشته اند میافزاید: «من سناریوی این فیلم را نوشته ام و شخص آنرا کارگردانی کرده ام، نام من اورسن-ولز است».

بدینگونه می باید مستقیم بکار او پرداخت و اثرش را داوری کرد.

البته بهتر آنست که وقتی کسی بتماشای فیلم اولز میرود آثار کافکا را مطالعه نکرده باشد. با اینهمه میترسیم حتی چنین تماشاچی بی اطلاعی هم از تماشای فیلم اولز بهره یی نبرد، همچنانکه خواننده ی آثار کافکا نیز قانع نخواهد شد.

در پاریس دو نسخه از فیلم اولز - یکی بزبان انگلیسی با زیرنویس فرانسه و دیگری دوبله ی فرانسوی - را بنمایش گذاردند. دوبله ی فیلم نقص بسیار داشت گفتگوها شتابزده و نامفهوم بود و نسخه انگلیسی هم به علت زیر نویسهای متعدد که نمیتوانست در چنین فیلم عظیم و پیچیده یی بی اهمیت بماند، مجاللی برای تماشای فیلم و هنر اولز باقی نمیکذاشت.

میدانیم کتاب کافکا نپاشته از مکالمات طولانی است وقایع داستان با همین گفتگوها بنا میشود ولی در فیلم توجه زیادی بآن نشده است چه تماشاچی با خواننده فرق بسیار دارند. اگر مکالمه ی فیلم طولانی باشد، ملال سنکین و تحمل ناپذیری قلب تماشاچی را میفشرد و آمادگی ذهنی را از او باز میگیرد و حال آنکه فیلمی چون «دادرسی» باید تماشاچی را از بیرون سو بدرون سو کشاند زیرا موضوع فیلم بطور خلاصه چنین است:

مردی بنام ژوزف ك. راصبیج زود بازداشت می کنند راستی جرم او چیست؟ خود متهم نیز نمیداند ولی مگر ممکن است متهم بیگناه باشد؟! بنا بر این ژوزف ك. تحت نظر و مراقبت دقیق قرار میگیرد. تلاشهایش که برای رهایی است بی اثر میماند و همه جاسوسش بسنگ میخورد. متهمان دیگر جنجالی برامیانند از او در میان هم می سر و صدا هر گز پاسخی به پرسش اساسی خود نمیشنود. و سرانجام روزی بدست دژخیمی گمنام از پای در میآید.

اماروشن است که قصد کافکا از نوشتن «دادرسی» روایت افسانه یی چنین مضحك و بی حاصل نیست او بانوشتن «دادرسی» سؤالیهای اساسی فلسفه ی وجود را مطرح میسازد و خطای اصلی حیات را با بازگو می نماید. ژوزف ك. باید در زیر شکنجه ی قضاوت روزانه شلاق بخورد و پاسخ قانع کننده یی نشنود. بعد عالم کافکائی است که کلمه است و کلمه همان فریادهای خاموش و تاریخ ابدی دنیاست. تاریخ شوم و مر موزی که حاوی فلسفه یی بغرنج و لاینحل است. با اینحال این تاریخ بطور معکوس نوشته شده، یعنی فرجام هر آغاز و آغاز هر انجام است.

دلهره یی که به طنز تلخ درآمیخته، سر نوشت، حکومت ابدی یا سوء تفاهم و شوخی زشت زندگی که با كمك کلمات توصیف میگردد، کتاب کافکا کتابی سر گیجه آور است که يك صفحه هیجان انگیز و يك جمله ی زاید و يك وصف شاعرانه ی بیجا در سلسله وقایع و مکالمات داستان راه نیافته است. دلهره از قعر کتاب سر بر میدارد و در پهنه ی ذهن و روح خواننده ی مضطرب آشوبی ایجاد میکند

ریشخند، طعنه و سخریه در آن زیاد است اما هیچگاه خنده آور نمی شود ... اما عالم و لز عالمی سینمایی و عینی است، یعنی مادر فیلم و لز با عکس، زاویه دید مشخص دهلپزهای وسیع و چهره های مسخ شده بی روبرو می شویم که چشم را سیراب میکنند اما روح هم چنان تشنه میماند و میدانیم که درام در ذهن متهم (ژوزف ک.) جریان دارد و او می پندارد که این مسائل وجود خارجی ندارند و معجزه «متصور» ند، او یعنی متهم با هم، آشوب، جن زدگی، هراس، سکوت و بهت سروکار دارد در حالیکه در فیلم و لز ما با سطح بایک چیز مادی و پلاستیک که سفت و عینی است یعنی با تصویر سینما روبرو هستیم. گوئی به تماشا می آید این شکنجه می رویم.

پس مادر فاجعه ای دادرسی یا بقول کافکا در «خود واقعه» شریک جرم نیستیم، بما اتهام زده اند، متهم کسی دیگر است به همین علت و برغم و سواس و لز و وفاداری محض او تنها در تالار محاکمه به تماشا می آید دادرسی مشغولیم بی اینکه به بازپرسی تن در داده باشیم و یا آنکه بازپرس باشیم.

موسیقی شوم با بالاهای بلند پرواز خود ما را بجای نگاه رفیع میبرد و ما دور از دوزخ اضطراب و دلهره ی زیستن، بر فراز دادگاه پرواز میکنیم. هرگز احساس نمیکنیم وارد محوطه ی سر بسته شده ایم و یا نیروی شوم و ناشناسی در تعقیبمان است.

فقط یک لحظه، آنهم وقتی که **آگیم تا میروف** با کلمات کافکائی شرح بازداشت و اتهام خود را میدهد معلوم میشود که این اثر از روی کتاب دادرسی تهیه شده است.

حتارمی شناید که بقالب لنی فرورفته است نمیتواند این عالم پیچیده و مرموز کافکائی را تجسم بخشد. ولی رمی شناید در صادقانه میگوید که عملن همان زنی باشد که کافکا ساخته، زنی که یک لحظه بی خبری می آورد و فراموشی ولی رنجهای انسان را در بر خورد باشکونجی حیات تشدید می کند.

صدای ماشین تحریرها در آغاز فیلم موسیقی وحشتناکی بوجود می آورد و عظمت پیوچ و بوروکراسی دستکاههای کشف جرم و دادگستری را خوب مجسم می کرد ولی شکوه خود فیلم و دورها باز تماشاچی را به دادگاه و لز می کشانید.

تکرار می کنم که در این دادرسی کسی با ما کاری نداشت. ک. و سایر هنر پیشگان متهم بودند و تماشاچی از هر پرس و سؤال و اتهامی رسته ... و بدینگونه و لز برای قامت کافکا لباسی درخته بود که به تن او نمی خورد.

● کشمکش چین با شوروی ادامه دارد و زنك تند مرامی که بآن زده اند عمق و دامنه ی شکاف را می پوشانند.

برخورد میان دو قدرت بزرگ کمونیسم پدیدده بی اتفاقی نبود تا تمایل به حفظ وحدت از بروز آن جلوگیری تواند کرد. رابطه ی شوروی با چین غیر از رابطه ی بود که شوروی با کشورهای مشرق اروپا برقرار ساخت و آنها که با گذشته ی سوسیالیسم و مسایل اجتماعی سروکار داشتند چنین برخوردی را از پیش حدس می زدند.

رابطه ی میان چین و شوروی ناشی از واقعیت های عینی، سوابق تاریخی، وضع و تناسب نیروها و دید و موقعیت طرفین میتواند باشد و بکمک همین عوامل خطوط کلی یا زمینه های اختلافی تا اندازه یی روشن خواهد گردید.

نزدیک به چهل و شش سال از انقلاب اکتبر میگذرد و آرمانهای انقلاب رفته رفته وارد تاریخ میشوند. روستاها و شهرها در کشور انقلاب فاصله خود را حفظ کردند. کاریدی از کار فکری متمایز ماند. حکومت بر افراد و اختلاف در دستمزدهای ابدی گردید و تولید کالایی سرمایه داری در نظام سوسیالیستی نیز ادامه یافت.

نسلی که انقلاب کرد دیگر وجود ندارد و نسلی که بوجود آمد اصول و تعالیم انقلابی را فقط در کتاب میخواند. روسیه کشوری صنعتی شد که نیروهای اقتصادی و نظامی اش با غرب رقابت میکنند و روش آینده اش در صلح و جنگ اثر میگذارد. با صنعتی شدن روسیه گوئی آرمانهای طلائی انقلاب هم تعبیر یافت و شور و گرمیها فرونشست ...

کسان بسیاری از غرب بر روسیه رفتند و در بازگشت از سرزمین انقلاب بسیاری راهم با خود

بازگرداندند (۱). سرمایه داری دولتی (۲) راه و روش تازه‌یی برای زندگی و تولید بوجود نیاورد و ناچار میان نتایج حاصله از دو سیستم مقایسه‌یی صورت پذیرفت. وضع زندگی و دستمزدهای مردم روسیه را با دستمزد و زندگی غربیها قیاس کردند و درآمد سرانه‌ی شورویها را با درآمد سرانه‌ی سوئدیها و کانادائیها برابر نهادند.

پس از خاتمه‌ی جنگ نظام شوروی در کشورهای اروپای غربی برقرار گردید و بهره‌کشی از ملت‌های «آزادشده» نشان داد که تفاوت میان فکر و عمل زیاد است.

نتیجه؟ نتیجه‌ی همه‌ی این پدیده‌ها این بود که فاصله‌ی میان بلشویک‌های انقلابی و سرمایه داران غرب بتدریج کاهش یافت و شوروی بعنوان یک دولت بزرگ در سیاست جهان مداخله نمود. اختلافات ایدئولوژیک از میانه رخت برپسب و همزیستی‌ی مسالمت آمیز بجای آن نشست.

اما چین وضعی دیگر دارد. انقلاب چین تا سال‌های دیگر تازه خواهد ماند و مردم چین خاطره‌ی انقلاب رازنده نگاه میدارند. نتایج انقلاب چین - که ممکن است چیزی شبیه بنتایج انقلاب روس باشد - هنوز مشخص نشده است و نداشتن تماس با غرب موردی برای سازگاری و تفاهم بوجود نمی‌آورد. ناگزیر دولت پکن روش شوروی را در سلوک با غرب نمی‌پسندد و همزیستی‌ی مسالمت آمیز را مانعی در راه انقلاب می‌شناسد.

هنگامی که تجربه شکست می‌خورد و وقتی حکم کتاب با نتیجه‌ی آزمایشگاه جور در نیاید ناچار ارزش تئوری از میان می‌رود و ایمان بی‌شکوهت‌ها زایل می‌گردد.

در روسیه آزمایش تاریخی انجام گردید و مردم روس برای واقعیت یافتن پیش‌بینی‌های کارل مارکس (۳) تلاش بسیار کردند. اما بن‌بست‌ها زیاد بود و بار دیگر آرا به‌ی تاریخ در مسیری قرار گرفت که پیش‌بینی نشده بود. جامعه‌ی امروز شوروی در چنین مسیری پیش می‌رود و تجربه‌ی تاریخی نتیجه‌یی برخلاف انتظار به‌بار آورده.

درست است که محصول انقلاب از یک نظر بسود مردم روس بود و کشوری واپس مانده را بکشوری صنعتی بدل نمود اما بهر تقدیر هدف انقلاب پرولتری و نظام اجتماعی مولود از آن نه‌چنین تواند بود که امروز در روسیه مشاهده می‌کنیم.

افسوس که دردنیای ما تجربه‌ها جنبه شخصی دارند و شکست‌ها تکرار میشوند. چین در دهه‌ی هفتم این قرن وضعی کم و بیش مشابه شوروی در دهه‌ی سوم دارد. چین امروز مرحله‌یی دیگر - و شاید عقب‌تر از شوروی - را می‌پیماید. فقر کارها را بتباهی می‌کشد و نیاز بتغییر و تحولی انقلابی حتا میان شهرهای بزرگ محسوس است. جمعیت با سرعتی هر اس انگیز زیاد میشود و تولید با آهنگ و شیوه قدیم هرگز قادر نیست باین جمعیت غذا بدهد.

چین هنوز اولین قدم‌های اساسی را در جهت ایجاد صنایع سبک و ساختن راه‌ها و وسایل ارتباط و تامین بهداشت و فراهم ساختن قوت مردم بر نداشته است. انقلاب برای مردم چین یعنی نان روزانه و خواب شیرین. شعارهای انقلابی میلیونها چینی را نگران میدهد.

چین بآینده مینگرد و در رویاهای انقلابی درس تاریخ را از یاد می‌برد. برای صنعتی کردن کشور از خوراک روزانه می‌کاهند و از یاد می‌برند که انقلاب برای سیر کردن همین شکمها بریاشد. گروهی کردن کشاورزی را با سرسختی دنبال می‌کنند و کسی بخاطر نمی‌آورد که این آزمایش در دهه‌ی چهارم قرن چه فاجعه‌یی به‌بار آورد.

چین می‌پندارد که جنگ کار جهان را «یکسره» خواهد کرد و با همین پندار شوروی را ملامت میکند که چرا در کوبا از جنگ گریخت؛ می‌خواهد روی خرابه‌های جنگ سوم تمدنی برپا

۱ - «بازگشت از شوروی» نوشته‌ی «اندره ژید»

۲ - Capitalism d'Etat

۳ - پیش‌بینی‌های کارل مارکس درباره‌ی آینده و نه تجزیه و تحلیل او از جامعه‌ی معاصرش.

نماید که از گزند امپریالیسم برکنار باشد! شدت فقر، آرزوی بهبود و توسعه، دل‌بستگی بشعوری و غرور حاصل از نیروی انسانی کثیر امکان مطالعه و سنجش شرایط را از بین برده است، چین حتا باین مسئله که بورژواها و پرولترهای ۱۸۴۸ دیگر وجود ندارند و طبقه‌ی متوسط امروز از استعداد انقلابی پدران کمتر بهره‌برده است نمی‌اندیشد.

روسها در برخورد با غرب و ساخت و پرداخت مسایل جهانی زیاد تر بنمایندگی ملیتی بزرگ عمل می‌کنند. باورداشت‌های تئوریک یک چیز است و مصالح ملتی که میخواهد زندگی کند یک چیز. تفاهم سیاسی با نیروهای بزرگ و شرکت در تعیین سرنوشت ملتها اقتضایی دارد و محصور ماندن در چهار چوبه‌ی شعوری و مصالح محلی اقتضایی دیگر.

اتحاد شوروی در مراجع بین‌المللی از منافع ملت روس دفاع میکند. صرفه و صلاح روسیه پیوسته بر رعایت حال و حفظ مصلحت ملل دیگر یا احزاب کمونیست مقدم میباشد. حتا در مواردی که احزاب کمونیست برای کشور انقلاب و بخاطر منافع آن دست بکاری زده باشند باز میتوان بخاطر همان مصالح و منافع از نیمه راه‌ها شان کرد! نمی‌بینید پس از انقلاب اکتبر و با وارد شدن اتحاد شوروی در سیاست جهان همه حاکمونیست‌ها قربانی حوادث شدند و آندیکرا اردل بآینده‌ی موهوم سپردند. تحلیل بلندگوهای سوسیالیستی رادرباره‌ی شورشها و رستاخیزهای گوشه و کنار نمی‌شنوید که از دیدگاهی بجز دیدگاه مردم انجام یافته است و دستی را که در لحظات تاریخی از آستین «سوسیالیسم» دراز میشود تشخیص نمیدهید که ستمگران و جباران رایاری میکنند و نه پایمال شدگان و ملل اسیر را!

این راهی است که شوروی پشت سر گذارده و چین در پیش رودارد. تا زمانی که چین در حاشیه‌ی مسایل جهانی کام بر میدارد و مصالح و منافعی بعنوان یک کشور بزرگ مطرح نیست از اصول و آرمانهای انقلابی جانبداری خواهد نمود و در کار همسایه‌شمالی خود خرده‌بین و نکته‌سنج خواهد ماند. اما چگونه میتوان خط مشی چین را در آینده‌ی دورتر مجسم گرداند؟ چه تضمینی در دست هست که چین مصالح ملی خود را بر برنسیبهای انقلابی ترجیح ندهد و بهمان راه که شوروی رفت کشیده نشود!

کمک اقتصادی و فنی و دادن مدد برای ساختن سلاحهای اتمی، عوامل دیگری هستند برای عمیق‌تر ساختن شکاف دولت شوروی طبق سنتهای معمول کمکهایی با قمار سیاسی خود میکنند. این کمک‌ها که با مطالعه قبلی انجام میشود هیچگاه خطری برای شوروی ایجاد نخواهد کرد و ای کمک چین - کشوری که فقط ۷۰۰ میلیون نیروی انسانی است - چنین ساده نمیتواند باشد. همواره یک رشته مسائل پیچیده و دشوار پدید میآورد.

دولتهای شرقی اروپا در وضع و موقعیتی نیستند که بفکر رقابت با روسیه بیفتند اما چنین بی‌اینکه کمکی با او بشود خود رقیبی سرسخت و خطرناک محسوب میگردد. شوروی میتواند در طرحهای بزرگ خود از صنایع جنگ یا محصول خام رومانی سود بجوید اما نیروی انسانی و بالفعل چین و قدرت بالقوه‌ی کشاورزی و صنایع آن اسباب نگرانی است. چندسال تلاش و توسعه چین را بصاف اول تولیدکنندگان مواد خام و کالاهای صنعتی خواهد رساند. اگر دهقانان گرسنه‌ی چینی بر زمین‌های شمالی توجه پیدا کنند و اگر فشار اقتصادی چین بر شوروی افزایش و مداومت یابد چه حوادثی پیش خواهد آمد. شوروی این خطر را از دهه‌ها سال پیش احساس نموده بود و خودداری استالین از کمکهای وسیع بکمونیست‌های چین یا حتی سد کردن راه پیشرفت آنان در برخی موارد از همین احساس سرچشمه میگرفت.

و باز مسالهی رهبری در اردوگاه «سوسیالیسم» زمینه دیگری است برای زور آزمایی. کسی میتواند «امپریالیسم» را در کف نام خود دفن کند و کدام ارتش ضربت آخرین را وارد خواهد نمود. آن هیئت که پیش از دیگران در جایگاه قدرت خواهد نشست از کجاست؟ یکن با مسکو؛ و آن کشور که با تکای نیروهای نظامی و بنیه اقتصادی میباید فرمان بدهد کدام است؟ چین یا شوروی؟ فرماندهی اردوگاه سوسیالیسم را تنها قدرت نظامی و بنیه اقتصادی هم تعیین نخواهد کرد. وفاداری بمارکیسم و دل‌بستگی به سنتهای انقلابی نیز در این انتخاب موثرند. اما چگونه میتوان نهضت دهقانسی‌ی چین

را در عین تطابق با مارکسیسم و سرشاری از سنت‌های انقلابی زنده با نهضت پیرو فرسوده‌ی بلشویسم یا نهضت‌های جوان و کم تجربه‌ی اروپای شرقی همپایه دانست؛ مگر نه اینست که همه‌ی اینها به بیماری تجدید نظر طلبی دچار شده‌اند!

تا وقتی استالین زنده بود رهبری مطلق کمونیسم با او بود اما پس از مرگ استالین وضع عوض شد و امروز ما توتسه توتک هیچ کس را در تجربه و ثنوری سرآمد نمی‌شناسد...

دولت یکن در تماس و تفاهم شوروی با غرب نقشی ندارد. از چندی و چونی‌ی توافقی‌ها و سازش‌ها بی‌خبر می‌ماند و باور طبیعی در تقسیم غذائیم نامی اراد برده نمی‌شود. دولت یکن نمی‌داند در کوبا چه امتیازاتی بشوروی دادند و چه امتیازاتی گرفتند. اما یکن خوب میدانند که دامنه‌ی توسعه آن دولت در جهت جنوب شرقی آسیا کشیده می‌شود. دولت یکن در وضع فعلی توجهی به آبهای دور و کرانه‌های سرسبز اقیانوس آرام نمیتواند داشته باشد اما عربده جویی‌ی چیانگ کائوچک نیر در زیر گوش ناگوار است. رهبران چین کمونیست از مخالفت شوروی با پیشروی در خاکهای جنوب و تجاوز به هند چیزی درک نمی‌کنند و همه‌ی این مسائل به عمیق شدن شکاف کمک مینمایند.

باین ترتیب غول نیرومند و تازه نفسی در میان دو غول بزرگ که هم اکنون دنیای کمونیسم و سرمایه‌داری را زیر نفوذ گرفته‌اند بیامیخیزد آمریکا بیدیرفتن چین کمونیست در سازمان ملل رضایتمند و شوروی رشد آرام و مطمئن برادر کمونیست را با نانی نظاره میکنند، ممکن است غول‌ها بتدریج عقب بکشند و جایی هم برای چین که بکنند کم بر میدارد باز کنند اما ممکن نیست پس از وارد شدن غول تازه اوضاع اقتصادی و تناسب نیروها - چه در داخل هر دو بلوک و چه میان آنها - بهمین ترتیب باقی بماند. هنگامی که نیروهای اقتصادی چین بکار افتد و استعداد های انسانی‌ی آن سر زمین شکفته شوند اوضاع تازه‌ی در آسیا بوجود خواهد آمد.

اینها بود اجمالی از آن مسائل و دشواری‌ها که زیر سرپوش ایدئولوژیک مبهم مانده‌اند و در اینجا و آنجا بمقتضای فکرها و دیدها انعکاس می‌یابند و اکنون که این گفتار را پایان میدهم گویی مناسب خواهد بود که یکی از آن واکنش‌ها را هم برای نمونه نقل کنیم، نوشته‌ی پیترو ننی (۴) سیاست پیشه‌ی پیر ایتالیایی که در آوانتی (۵) نشر گردید ما را کمک خواهد کرد.

● رضایت رفقای کمونیست، از مقاله‌ی «برادها» که حزب ما و خود من را متهم بسازشکاری نموده است، چندان نخواهد پائید. زیرا این حملات در پی حملات کمونیست‌های آلبانی علیه کمونیست‌های ایتالیایی و حملات رسمی «یومیه‌ی مردم» چاپ پکن آغاز گردیده است. حملاتی که کنگره دهم حزب کمونیست ایتالیا را بکاملی در مبارزه علیه امپریالیسم متهم ساخته و تولیاتی رهبر حزب را اصلاح طلب قلمداد نموده است.

این حملات زیاد هم غافلگیر کننده نیست. زیرا بقول لافونتن «همیشه یکنفر منزله، منزله تر از خودش را می‌یابد که او را تصفیه کند»

با اینهمه اهمیت کشمکش شوروی و چین؛ که مباحثات ایتالیا و چین هم بدان آمیختگی دارد، از حد مناقشه خصوصی فراتر است. یعنی در حال حاضر اهمیت آن برای مجموعه نهضت کل‌گرای جهان چندان زیاد است که عواقب آن محدود بکمونیسم جهانی نیست!

بمشابه‌ی گائوتسکی

یوهیه مردم؛ هنگام بررسی «فرقه‌ائیکه میان رفیق تولیاتی و ما» وجود دارد؛ همان

۴ - Pietro Nenni رهبر سوسیالیست‌های ایتالیا.

۵ - Avanti ارگان حزب سوسیالیست ایتالیا.

معیارهای معمولی را که در مذاقته های قلمی خود، علیه روسها و خروشف بکار بسته، اعمال نموده است. بنابراین کاملاً بدیهی است که بهمانگونه ای که حملات علیه تولیاتی؛ خروشف را آماج قرار داده، بهمانگونه نیز حملات روزنامه های شوروی علیه آلبانی؛ چین و مائوتسه تونگ را هدف قرار داده اند!

آنچه مورد اعتراض کمونیستهای چین است؛ احتمال موفقیت راههای پارلمانی و دموکراتیک سوسیالیسم است که طبقه کارگر را از بکار بردن صلاح دیکتاتوری پرولتاریا؛ و قوه قهریه و تسخیر جبری حکومت بورژوازی منع میکند. چینیها معتقدند که تکامل سلاحهای مدرن طبیعت جنگ و امپریالیسم را تغییر نداده است. بیگمان مواضع ایده بولوژیک و سیاسی چینیها لرزان و سست بنیان است با اینحال، همین مساله؛ مباحثات شدیدی را در میان کمونیستهای ایتالیائی دامن زده است که عامل اصلی آن را باید در تزه های افراطی چینیها جستجو کرد. یعنی این تزهها، کمونیستهای قدیمی ایتالیا را با استعمال زبان خاص سالهای ۱۹۲۰-۱۹۱۹ فرا میخواند و خاطر نشان میشود که در عهد تسلط دیکتاتوری فاشیستی موسولینی، تنها نهضتی که قادر بدفع این رژیم فاسد گردید، همان اعمال قوه قهریه کمونیستها و کارگران ایتالیا بود والا فاشیسم خود بخود قطع علاقه از حکومت نمیکرد!؛ اینان یاد آور میشوند که طبق نظریه های انکار ناپذیر جنگ اول جهانی نخستین ضربه را با امپریالیسم جهانی وارد ساخت و سیستم آنرا تجزیه کرد و جنگ دوم جهانی؛ بحرانهای سرمایه داری را تشدید نمود و بنابراین لبه تیز جنگ سوم جهانی لامتناه متوجه سرمایه داری خواهد بود. پس تصادفی نیست اگر «یومیه مردم» بحربه های لنین علیه «کائوتسکی مرتد» توسل میجوید و اندیشه های تجدید نظر طلبانه جدید را با فکارتجدید نظر طلبانه مارکسیستهای ۱۹۱۸ تشبیه مینماید. «یومیه مردم» تجدید نظر طلبان جدید را با همان جملاتی که لنین، کائوتسکی را متهم میکرد، هدف حملات خود قرار میدهد و اصرار میورزد که اینان میخواهند طبقه کارگر را به راجع سرمایه داری معتقد سازند و یکجور مارکسیسم زبانی را که معادل سرپیچی از روش مارکسیستی مبارزه انقلابی است متداول نمایند.

من شخصاً معتقدم که این مذاقته قلمی؛ هر دو حزب را از خط مشی اصلی که داشته اند منحرف ساخته است و تجدید نظر طلبیهای جدید میباید در مواضع مشخصی قرار بگیرند و نتایج آنرا تا بآخر ادامه دهند. در اروپا عموماً در فرانسه و ایتالیا خاصه؛ مساله تجدید وحدت نهضت سوسیالیستی جهانی که از دیرباز مورد توجه قرار گرفته بود اینک وارد مراحل می شود که بسیار امید بخش است و هرگاه تجدید نظر کمونیستها محدود بمسائل تاکتیکی نشود و ایدئولوژی و دکترین این احزاب را نیز دربرگیرد بسادگی میتوان آنرا تحقق بخشید.

همان دلایل

من تردیدی در صداقت برخی از کمونیستها که پس از جنگ جهانی اخیر بی برده اند که مواضع پیشین آنها تا چه اندازه خطرناک است، ندارم گاهی خود آنها این حقایق را اعتراف کرده اند و نتایج عملی هم بدست آورده اند. از آن جمله اند فرانسه و ایتالیا. اینان در پی مواضع با عناصر معتدل و حتی نیروهای دست راستی که با فاشیستها سر جنگ و ستیزه داشتند برآمدند و با آنها ائتلاف کردند و از راه اعمال قوه قهریه - که درس یونان، آذربایجان و کشانده بود - سر باز زدند با اینهمه آن روشن بینی را که در خصوص رژیمهای کمونیستی اروپای مرکزی و شرقی و دورنمای آینده عملیات نهضت کارگری کشورهای اروپائی از جمله کشور خودمان ضرورت حیاتی داشت؛ ابراز نداشتند و ارزیابی کافی وقانع کننده ای بدست ندادند. در عین حال وقتی مشاجره قلمی آغاز شد کمونیست های ایتالیائی کم و بیش همان دلایلی را بکمونیستهای چینی ارائه دادند که ما بدانها در برابر خودشان توسل میجستیم.

خونبها - تاوان

حقیقت اینست که، اگر دورنمای راه دموکراتیک پارلمانی را برای نیل بسوسیالیسم پذیرا

باشیم؛ و اگر قبول کنیم که طبیعت جنگ و امیر یا لیسیم به موجب واقعیات عینی تغییر کرده است، و اگر بی-مذیبه-ریسم که نتایج درونی و بیرونی همزیستی مسالمت آمیز تغییراتی کرده است - و حال آنکه چهل سال تمام از افتراق کمونیست ها و سوسیالیست ها میگذرد - سهم اعظم مفهوم همزیستی مسالمت آمیز؛ دیگرگون میشود و در آن صورت باید مساله آینده نهضت های جهانی کارگری و وحدت سیاسی و برنامه اتحادی که معادل هدفها، منافع و مقاصد دموکراتیک و سوسیالیستی آن باشد، از زاویه دیگری مورد گفتگو قرار گیرد.

درک اساسی این مساله شاید پرده از عمق کشمکشهای چین و شوروی که کمونیستهای ایتالیائی نیز در آن سهم بسزائی دارند، بردارد. باید تاوان کلانی پرداخت و این تاوان واقعا برای همه کلان است؛ به یقین باید با هر گونه غروری هر چند هم که موجه باشد؛ جدا مبارزه کرد. زیرا اینکار بلحاظ منافع و نتایج منطقی برقراری رابطه مجدد بین ما ضرورت انکار ناپذیر دارد.



پرتال جامع علوم انسانی

« هوشیاری ژرف »

جان ستوریچی
روایت به فارسی
حسن خمایینی

متن کامل چهارخطابه‌ی اولین که در « اندیشه و هنر » درج شده

به همراه خطابه‌ی پنجمین در باب دموکراسی و

Avanti - ۵ از کان حزب سوسیالیستی انتقادی

بزودی نشر میشود